گزارش «جوان» از حضور در منزل ورزشکار و طلبه شهید مجید امینی علویجه و گفت‌وگو با خواهر شهید

شاگرد استاد مطهری و همرزم حاج احمد در لبنان و سوریه بود

شهید مجید امینی نفر دوم از سمت چپ

■ صغری خیل فرهنگ

سالروز ولادت حضرت عبدالعظیم بهانه‌ای بود برای سفر به شهرری. قبل از زیارت توفیقی حاصل می‌شود و به دیدار خانواده شهید مجید امینی علویجه می‌رویم و برای لحظاتی به دعوت صغری امینی علویجه خواهر شهید مهمان خانه‌شان می‌شویم. هر چه دانسته‌های‌مان از شهید بیشتر، شوق آشنایی‌مان با سیره این شهید نیز بیشتر می‌شود. شهید امینی همرزم شهید چمران، متوسلیان و بیسیم‌چی شهید همت بود، رزمنده‌ای که جهاد در لبنان و سوریه و جبهه‌های جنوب را تجربه کرد و نهایتاً در سال ۱۳۶۲ در پنجوین عراق طی عملیات والفجر ۴ به شهادت می‌رسد. خواهر شهید روایت می‌کند که هنگام تدفین پیکر مجید، مادرش از او دل نمی‌کند؛ سه بار دیوار مزار فرو ریخت تا اینکه مادر رضایت داد و او را به خاک سپردند.

پدر و مادر شهید مجید امینی علویجه

■ نان کارگری و رزق حلال

صغری امینی خواهر شهید می‌گوید: «من معلم بازنشسته آموزش و پرورش هستم. در مدت فعالیتم در مدرسه، زبان عربی تدریس می‌کردم. اصالتاً اهل شهرستان علویجه اصفهان و بزرگ شده تهران (دزاشیب) هستیم. من دختر اول خانواده و مجید متولد ۶ اردیبهشت ۱۳۴۱ فرزند دوم خانواده بود. یک خانواده ساده، مذهبی و کم‌جمعیت. پدرمان کارگر بود و رزق حلال به خانه می‌آورد و معاش اهل خانه را با دسترنج و ماحصل کارش تأمین می‌کرد. اعتقاد داشت رزق حلال تأثیر زیادی برعاقبت بخیری بچه‌ها دارد و شهادت برادرم مجید این اعتقاد پدر را به ما نشان داد.»

■ شاگردی مطهری، بهشتی و مفتح

خواهر به روزهای قبل از پیروزی انقلاب اشاره می‌کند و می‌گوید: «در دوران انقلاب بیشتر فعالیت‌های انقلابی خانواده به من و مجید برمی‌گشت. ما در جلسات سیاسی و فرهنگی مسجد محل شرکت مستمر داشتیم، البته فعالیت مجید بیشتر از من بود. حضور مستمر و مداوم در راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌هایی علیه رژیم، تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام خمینی (ره) و همچنین نوار سخنرانی حضرت امام بین دوستان انقلابی از فعالیت‌های ما محسوب می‌شد. مجید در دوران انقلاب که حدوداً ۱۷ ساله بود، حتی رساله و کتاب‌های امام را نیز پخش و نگهداری می‌کرد. البته من و مجید حضور مداومی در سخنرانی و روشنگری‌های انقلابی و دینی خطیب‌های معروف آن زمان مثل شهید مفتح در مسجد قبا یا سخنرانی‌های شهید بهشتی در حسینیه ارشاد داشتیم. ما از علاقه‌مندان درس و سخنرانی‌های استاد شهید مطهری بودیم. ایشان بسیار ما را به ادامه حضور در راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌ها تشویق و به ثمر نشستن انقلاب امیدوار می‌کرد.»

■ طلبه و کمربند مشکی

این خواهر شهید در ادامه بیان می‌دارد: «برادرم علاوه بر فعالیت‌های انقلابی و مسجدی، طلبه حوزه علمیه امامزاده علی‌اکبر چیذر هم بود و همزمان درس حوزوی اسلام و جنگ انجام می‌داد. ایشان مدتی با بچه‌های گردان تخریب همراهی کرد و معبرهای مین گذاری شده را باز کرد و مدتی هم مسئول تحویل اسرای عراقی به مراجع مربوطه بود. برادرم در اواخر خدمتش به عنوان بیسیم‌چی در جبهه حضور داشت و در همین کسوت همراه شهید همت بود. مجید در طول حضورش در جبهه مجروح نشد.»

■ عاشق امام رضا(ع)

مجید خیلی کم به مرخصی می‌آمد و بیشتر سعی می‌کرد در منطقه باشد و به رزمنده‌ها کمک کند و جبهه را خالی نگذارد، خانم امینی می‌گوید: «از آنجا که مجید مجرد هم بود بیشتر وقتش را برای جبهه می‌گذاشت. اگر می‌خواست با ما در ارتباط باشد یا تماس تلفنی می‌گرفت یا نامه برایمان می‌فرستاد، ولی وقتی به مرخصی می‌آمد از دلتنگی و دوری خودش و دیگر دوستان و رزمندگانش از حرم امام رضا(ع) صحبت می‌کرد. می‌گفت همه دوست دارند به پابوس امام رضا(ع) بروند و برگردند. حتی خودش بارها می‌گفت که دوست دارد به زیارت امام رضا(ع) برود، ولی چون بقیه دوستانش نرفته‌اند، او هم نمی‌رفت. مجید در مورد حال و هوای رزمندگان در شب‌های عملیات برای ما صحبت می‌کرد و می‌گفت بچه‌ها خیلی متواضعانه و بدون ریا با خدای خودشان خلوت می‌کنند. وقتی با خدا حرف می‌زد به شوخی می‌گفت خدایا من ورزش رزمی را با کمربند سفید شروع کردم و به کمربند مشکی رساندم، ولی خدایا اعمالم را برعکس ورزشم کن و از سیاهی به سفیدی برسان.»

> مجید در لبنان و سوریه حضور داشت، اما من اطلاعات دقیقی از خدمات او در آنجا نداشتم. برادرم بسیار حفاظت در کلام داشت و از فعالیت‌ها و مجاهدت‌هایش در آن سوی مرزها صحبتی نمی‌کرد. ما از عکس‌های زیارت بارگاه حضرت زینب(س) متوجه شدیم آنجا رفته است

■ حضور در لبنان و سوریه

این خواهر شهید در ادامه می‌افزاید: «مجید در لبنان و سوریه حضور داشت، اما من اطلاعات دقیقی از خدمات او در آنجا نداشتم. برادرم بسیار حفاظت در کلام داشت و از فعالیت‌ها و مجاهدت‌هایش در آن سوی مرزها صحبتی نمی‌کرد. تنها چیزی که باعث می‌شد ما متوجه حضور ایشان در سوریه و لبنان شویم دیدن تصاویری بود که او از حرم حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س) برایمان می‌فرستاد. هیچ وقت نمی‌گفت که با شهید چمران یا دیگر دوستان و برادر متوسلیان همراه و همرزم بود، فقط به دیدن عکس و شنیدن نوارهای ضبط شده سخنرانی‌ها در آنجا بسنده می‌کرد، ولی بعد از شهادتش به گفته دوستانش و برخی از مسئولان وقت مجید مدتی به عنوان محافظ ایشان بود، کارهای مهم و طاقت‌فرسایی در سوریه و لبنان انجام می‌دادند و به وجود آقا مجید که نیرویی مؤمن، انقلابی و رازدار بود نیاز داشتند. شهید مجید امینی ۱۱ ماه در لبنان و سوریه در کنار شهید چمران و دیگر یاران مجاهدش حضور داشت و بعد از پیام تاریخی امام‌خمینی (ره) که فرمودند: «راه قدس از کربلا می‌گذرد» تصمیم گرفتند دوباره به جبهه‌های خودمان بازگردند و در کشور و کنار رزمندگان دیگر به دفاع بپردازند. نبودن‌های او و حضورش در جبهه‌های مختلف برای مادرم سخت بود. ایشان از شدت نگرانی و استرس زیاد و دوری مجید بیمار شد.»

■ مهربان بود

خواهر شهید به شاخصه‌های اخلاقی او اشاره می‌کند و می‌گوید: «با ایمان بودن، بیش از حد مهربان بودن، خوش صحبت بودنش بین دوستان و فامیل از مهم‌ترین شاخصه‌های اخلاقی برادرم محسوب می‌شد. او اهل خوشحال کردن بچه‌ها و بازی کردن با آنها بود. اگر فرد ناآگاهی را می‌دید که زمینه تغییر دارد و طالب شنیدن حقیقت انقلاب و نظام و جهاد است با او به صحبت و مناظره می‌نشست تا شاید همین صحبت‌ها جرقه‌ای شود

> ساعت ۸ شب بود. پدر و مادرم خانه ما مهمان بودند. سه نفر از دوستان مجید با ماشین دم در خانه ما آمدند. ابتدا خبر مجروحیت مجید را به ما دادند و گفتند فردا باید به بیمارستان برویم تا پیگیر کارهای مجید باشیم، اما من حدس زدم که مجید شهید شده است

نفر اول سمت راست شهید مجید امینی (بیسیم‌چی شهید همت)

تا بتواند راه و مسیر حق خود را بشناسد.

مجید شنونده خوبی بود و همیشه به من می‌گفت چیزی نمی‌خواهی بگویی من بشنوم؟ همه خوبی‌های مجید من را دلتنگ او می‌کند. حتی همین حالا که دارم برای شما از او صحبت می‌کنم.»

■ والفجر ۴ - پنجوین عراق

حالا دیگر این خواهر است که در نبود پدر و مادرش باید راوی سخت‌ترین و شاید تلخ‌ترین لحظه عمرش باشد. او از شنیدن خبر شهادت برادری می‌گوید که سال‌ها همپای او در صحنه‌های انقلاب حاضر شده بود و می‌گوید: «مجید در ۱۳ آبان ۱۳۶۲، مرحله سوم والفجر ۴ در منطقه پنجوین به شهادت رسید که متأسفانه این عملیات لو رفت و تعداد زیادی از بچه‌ها زخمی و شهید شدند. ساعت ۸ شب بود. پدر و مادرم خانه ما مهمان بودند. سه نفر از دوستان مجید با ماشین دم در خانه ما آمدند. ابتدا خبر مجروحیت مجید را به ما دادند و گفتند فردا باید به بیمارستان برویم تا پیگیر کارهای مجید باشیم. من همان زمان احساس کردم که مجید شهید شده، اما به خاطر شرایط پدر و مادرم صحبتی نکردم، اما فردای همان روز خبر شهادت مجید را به ما دادند. وقتی پدر و مادرم از این خبر اطلاع پیدا کردند، از دست دادن مجید برایشان خیلی تلخ و سخت بود و خیلی اذیت شدند، ولی به قول مادرم پیش خدا و پیامبر و حضرت زهرا (س) سرافراز شدیم که توانستیم برای اسلام و نگه داشتن اسلام کاری کرده باشیم.

مراسم تشییع مجید در محل خودمان در دزاشیب با حضور هم محلی‌ها، اهل مسجد و بسیجی‌های مسجد صاحب الامر و دیگر مسجدهای اطراف برگزار شد. ما برادرم را در امامزاده علی اکبر چیذر به خاک سپردیم.»

■ مزاری که فرو ریخت

روایت تدفین مجید برای ما بسیار شنیدنی بود. از ماجرای مادری که از فرزند شهیدش دل نمی‌کند و هنگام تدفین مزارش بارها فرو ریخت. خواهر شهید می‌گوید: «مزار برادرم حکایت شنیدنی دارد. مجید ما همیشه از قدیم روی تپه‌های اطراف امامزاده چیذر بازی می‌کرد و کلاً آنجا را دوست داشت و همیشه می‌گفت خیلی اینجا خوب است. تعلق خاطر زیادی به آن تپه داشت. با آغاز جنگ تحمیلی آن تپه‌ها به محل دفن شهدا تبدیل شد.

ما مزار مجید را روی همان تپه‌ای که خیلی به آنجا می‌رفت و آنجا را دوست داشت، کندیم. زمان تدفینش مادر با دست به خاک مزار مجید می‌زد و می‌گفت ای خاک چطور دلت می‌آید پسر من را که آنقدر اینجا را دوست داشت در خودت جای بدهی.

مادرم سه مرتبه این جمله را گفت و هر بار که این حرف را می‌زد، قبر خراب می‌شد، به طوری که نمی‌شد جنازه مجید را داخل قبر بگذاریم. مجدداً قبر را ترمیم و می‌کندند و آماده می‌کردند، این اتفاق تا سه مرتبه افتاد و نهایتاً به مادرم گفتند مادر راضی شو تا مجید را دفن کنیم. مادرم راضی شد تا پیکر فرزند شهیدش را در همان جا دفن کنند. آخرین بار که مادر راضی شد، قبر فرو نریخت و توانستیم مجید را به خاک بسپاریم. این صحنه هیچ گاه از ذهن من خارج نمی‌شود و برای همیشه در یاد کسانی که در آن روز در صحنه خاکسپاری برادرم حاضر بودند، اتفاق افتاد.»

■ پشتیبان ولایت فقیه

در انتها خواهر شهید مجید امینی از حفظ حریم نظام و اعتقادات می‌گوید: «درست است که روزهای مجاهدت به آن معنای قدیم دیگر نیست؛ خاکریز، جبهه، سنگر و جنگ ... ولی جبهه فرهنگی و اعتقادی هست. مجاهدت هنوز هست و ادامه دارد. باید همیشه آماده جنگ نرم دشمن باشیم. باید همیشه جهادمان را ادامه بدهیم. ما خانم‌ها با حفظ حجاب و عفتمان باید جهاداکبر کنیم و برترین سلاح یک خانم فقط حفظ حجابش است که باید با تمام وجودش از این هدیه حضرت زهرا(س) که ارثیه ایشان است، دفاع کنیم و دست برنداریم. اسم مهسا امینی فقط بهانه‌ای است برای پایین آوردن پرچم اسلام و حجاب زن. باید یاری‌گر رهبری باشیم و این فرموده امام (ره) را به منصه ظهور برسانیم که «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.» شهدا با اهدای خون‌شان و فداکردن جان‌شان به این فرموده جامه عمل پوشاندند.»

■ وقف اموال در راه اسلام

در انتها باید بگویم پدرم بعد از اینکه متوجه شد حضرت آقا فرمودند: «آموزش فنی و حرفه‌ای باید توسعه یابد» همه خانه و اموالش را در تهران (دزاشیب) فروخت و با پولش در علویجه یک هنرستان فنی و حرفه‌ای با حدود ۱۵ رشته مختلف در سال ۱۳۸۵ ساخت و تحویل اداره آموزش و پرورش منطقه داد. علاوه بر ساخت مدرسه، چند خانه دیگر در شهرستان علویجه داشت که همه را فروخت و وقف ساخت مسجد و موزه شهدا و ترمیم امامزاده شاه شمس الدین محمد علویجه که برادر امام رضا(ع) است، کرد. مادرم اسفند ۱۳۹۱ و پدرم در آذر ۱۳۹۸ به رحمت خدا رفتند.

■ وصیت شهید

وصیتنامه کاملی از برادرم شهید مجیدامینی علویچه به دست ما رسیده است. او در وصیتنامه‌اش اینگونه نوشته است، گوش به فرمان امام بودن برای آزادی قدس اشغالی، نظام مقدس جمهوری اسلامی باید یاری دهنده و پشت و پناه مردم ستمدیده و فقیر کشورمان باشد که صاحبان اصلی این انقلاب هستند، درود و سلام و صلوات به رزمندگان و بسیجی‌های جان برکف نظام مقدس که در مرزها و بیرون از مرزها و در لبنان و سوریه در حال جنگ هستند.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۱۸

از راست به چپ

■ ۱- بندری در اسپانیا - از دوهای استقامت ■ ۲- رودی که به دریاچه ارومیه می‌ریزد - آب میوه خوراکی ■ ۳- اولین نت - لایه محافظ زمین - کف دست ■ ۴- سازمان هوافضای امریکا - قلعه - میوه نماد راحتی انجام کار! ■ ۵- مروارید - نیم ساعت - نکند که - کشتی جنگی ■ ۶- خدای هندو - چاقوی آشپزخانه - رایگان - تای جامه ■ ۷- کمان تیراندازی - از مناطق شمالی تهران - از دروازه های قدیمی شهر تهران ■ ۸- پادزهر - سعدی می گوید چشم او را خاک گور پر می کند ■ ۹- دریاچه‌ای در روسیه - مایع لعابدار - تنگ هم ■ ۱۰- دشنام - نوعی حلوا - دکان بازرگان - درختی با برگ های پهن ■ ۱۱- چین و شکن - آتش برافروخته - روحانی زرتشتی - از لوازم پیشرفت ■ ۱۲- تلنبه بدن - عقیده انتخاباتی - ارابه ■ ۱۳- طلایی‌رنگ - گراز - موی مجعد ■ ۱۴- باشگاه فوتبال انگلیس - کنترل کننده خودکار برای تنظیم دما ■ ۱۵- بیهق سابق - واژه فرانسوی به معنای پیشتاز و پیشرو

از بالا به پایین

■ ۱- پیشرو گله - صفت نیک انسانی - پایتخت قدیم مراکش ■ ۲- محصول آسیاب - از نخست‌وزیران هند - نماد سرعت - شبکه جهانی اطلاعات ■ ۳- ابریشم مصنوعی - پرتابه جنگی - استانی در ایران ■ ۴- آفت گندم - خمیازه - عقاب سیاه - نخست‌وزیر ترور شده پاکستان ■ ۵- شهر مقدس بوداییان - ثروتمندی که زمین او را بلعید - جایز ■ ۶- گاو نر مازندرانی - باکتری مولد وبا - صد متر مربع ■ ۷- الفبای خوراکی - چوبدستی ساربانان - زندگی ■ ۸- اسم آذری - نام کارمل، رئیس جمهور اسبق افغانستان - رنگ قرمز بین صورتی و نارنجی - حرف فاصله ■ ۹- واحد اندازه‌گیری کمان دایره - نوعی داس - درخت آزاده ■ ۱۰- برگ برنده - پدر بزرگ - معصیت - حرف سوم یونانی ■ ۱۱- همراه زمین در فضا - شهری در ترکیه - زیردست ■ ۱۲- عضوی از بدن گوسفند - تند و تیز - پوست پینه‌بسته - نگهبان گله ■ ۱۳- آب مایع معطر - زادگاه عطار - ایالتی در امریکا ■ ۱۴- ماه سرد - نهنگ - از ماه‌های سریانی - پسوند کشتزار ■ ۱۵- جناح لشکر - ضد آب و رطوبت - تند میان تهی

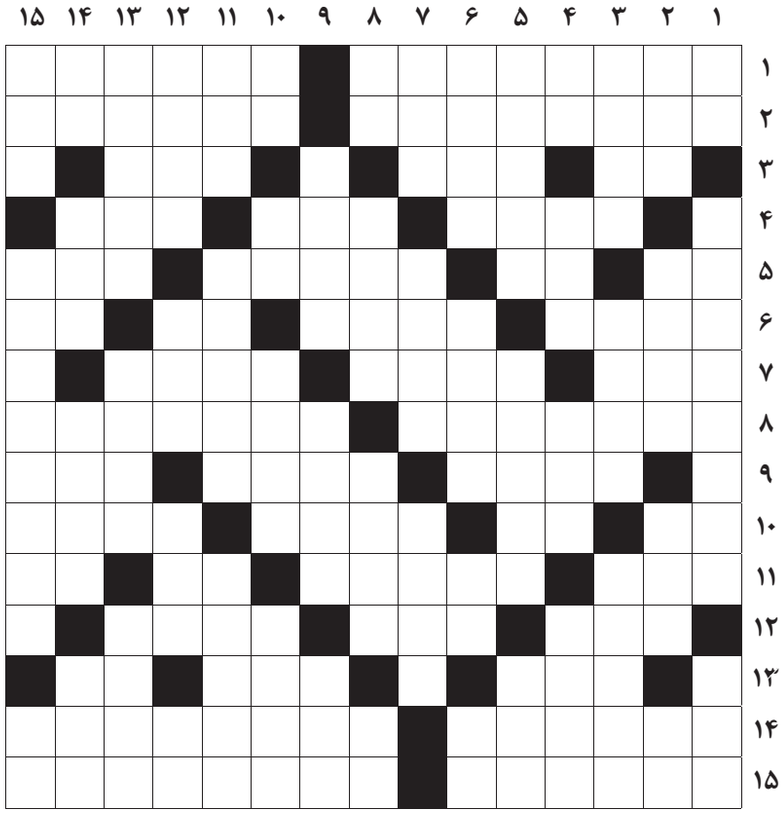

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۶	
۶	۱	۵						
		۷		۲	۳			
۱	۷	۳						
			۴	۱	۲		۷	
						۶		۸
							۹	۵
۵	۲	۱	۹					
	۶			۳	۷			۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۶۱۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ی	ز	و	ت	و	پ	■	گ	و	ر	ب	ا	چ	ف
۲	س	■	ق	هـ	ق	ر	ا	■	ا	ب	خ	و	ر	■	ر
۳	ل	م	■	م	و	ن	س	■	ر	ا	س	ت	■	د	ا
۴	ا	ح	د	■	ی	ی	■	ب	■	ل	ا	■	ر	س	و
۵	ل	م	ا	ل	م	■	ح	ا	م	■	ر	ی	ش	ت	ر
۶	و	د	و	د	■	هـ	م	ز	ا	د	■	س	ت	ا	د
۷	م	ی	ن	■	د	م	ر	ل	■	ی	ا	■	ن	هـ	■
۸	■	■	■	■	م	هـ	س	ا	ش	ا	هـ	د	■	■	■
۹	ا	ب	هـ	■	هـ	ا	■	م	و	ن	ل	■	ا	ت	ا
۱۰	ن	ی	و	ن	■	ز	ل	ی	خ	ا	■	ب	ل	و	ف
۱۱	س	ا	ی	و	ز	■	م	ش	ی	■	ک	د	و	ر	ت
۱۲	و	ن	چ	■	ی	ب	■	ی	■	گ	ا	■	ا	ی	ا
۱۳	ل	و	■	م	د	ا	د	■	و	ا	ر	د	■	ن	ل
۱۴	ی	■	ل	س	ا	ن	ی	■	ل	ن	گ	ا	ن	■	م
۱۵	ن	م	ا	ی	ن	د	هـ	■	ز	و	ر	گ	ی	ر	ی